

یادگار

اسفند ۱۳۲۶

ربیع الآخر - جمادی الاولی ۱۳۶۷

فوریه - مارس ۱۹۴۸

مسائل روز

لزوم حفظ فارسی فصیح

خطابه

جناب آقای تقی زاده

وقتیکه انجمن خطابه دارالمعلمین طهران یا باصطلاح جدید انجمن «سخنرانی دانشکده ادبیات» از این جانب تقاضای ادای خطابه‌ای در دانشسرای عالی نمود خواهش آقای ریاحی رئیس انجمن مزبور را که سراپا مظهر ادب و نجابت بود بدون تردید و با کمال میل پذیرفتم و در موضوع «حفظ زبان فارسی فصیح» در روز چهارشنبه پنجم اسفند ماه ۱۳۲۶ هجری شمسی در حضور معصلین مدرسه شرحی بیان نمودم و چون بعضی از مستمعین اظهار میل بنشر این خطابه کرده و مدیر مجله یادگار نیز حاضر بدرج آن در آن مجله عالمانه شده بلکه خواهش نگارش و نشر آن خطابه را نیز نمودند اینک آن بیانات شفاهی را برشته تحریر آورده تقدیم خوانندگان مجله می‌نمایم.

ابتدا می‌خواهم بگویم که بدون آنکه چنان انتظاری داشته باشم مجلس خطابه با مقدمات و تشریفات توأم بود و پس از افتتاح «رسمی» آن از طرف آقای ریاحی

۱- آنچه در ذیل درج میشود بعضی اضافاتی نسبت بهین خطابه‌ای که شفاهاً ادا شد و یاد داشت که شده بود دارد و نیز شامل بعضی قسمتهایی است که برای احتراز از طول کلام حذف شده بود.

دو قطعه اشعار آبدار فارسی فصیح از طرف دو نفر متعلم مدرسه خوانده شد که خیلی از آنها حتماً بر دم مخصوصاً چون موضوع یکی از آن دو قطعه در خصوص پرورش معرفت بدست باغبان نیک فطرت و پاك کردن باغ از گیاههای هرزه با موضوع این خطابه کمال تناسب را داشت. این جانب در بدو خطابه از مدیر انجمن و « محصلین مدرسه و طلاب علوم که میل بااستماع بیانات من نموده تشریف آورده اند » تشکر نموده اظهار داشتم که آن اشعار که با زبان فارسی حافظ سروده شده روحی تازه بقالب افسرده من میدمد و روان جوانی بجسم سالخورده می آورد پس گفتم :

قبل از هر چیز باید دو نکته را عرض کنم یکی آنکه آقایان نباید انتظار مطالب جدیدی که برایشان مجهول باشد از این جانب داشته باشند و آنچه خواهم گفت شاید بر غالب آقایان کاملاً یا بعضاً معلوم بوده یا حتی بیش از آن را میدانند و لذا خطابه این جانب در محضر اهل معرفت خصوصاً اساتید فقط در حکم شرکت در مجمع علم و ادب داشته و از راه تبرک است نه بردن زیره بکرمان و آوردن شبهه در بازار جوهریان. من اهل يك فن مخصوصی نبوده و تبحر خاصی در رشته ای از علوم ندارم و بقول فرنگیها « آهاتور » و بقول خودمان اهل تفنن بوده و هستم و بهمین جهت است که عندر نقصان را قبلاً می خواهم و امیدوارم در خرده گیری و عیب جوئی نسبت بیانات من نظر انتقادی منصفانه و معتدلانه داشته باشند و افراط نفرمایند.

دوم آنکه چون بعضی از مطالبی که عرض خواهم کرد نظری است و ممکن است با مذاق و عقیده بعضی اشخاص صاحب نظر موافق نیاید امیدوارم از شنیدن این عقاید ملول نشده روش تساهل پیش گیرند و اگر خطاست بیچ محملی جز نقصان فهم و جهل گوینده حمل نفرمایند و نیز می خواهم عرض کنم که خوب است پس از ختم

۱ - معذک لارم میدانم بگویم که آنچه در این خطابه از اطلاعات راجع بعلم السنه

درج شده مطابق آخرین تحقیقات و عقاید امروزه محققین متخصص درجه اول ممالک

مغرب ذممن است و تقصی ندارد .

خطابه انسدکی وقت برای سؤالات و بحث داده شود که اگر کسی توضیحی بخواهد بتوانم جواب بدهم.

زبان فارسی که ما حالا بدان حرف میزنیم یا تا بیست سال قبل حرف میزدیم شبهه‌ای است از السنه ایرانی یعنی دسته‌ای از زبانها که بآنها در اصطلاح امروزه علمای زبان شناسی اسم «ایرانی» داده میشود که بمعنی علمی و اصطلاحی آن است نه معنی لغوی.

«السنه ایرانی» شامل زبانهای مستقل ایرانی است مانند اوستائی و فرس قدیم و پهلوی و پارسیک از السنه قدیم و فارسی دری و کردی و و بلوچی و اوستی و پشتو از زبانهای زنده که جمعاً ۱۳ زبان است. علاوه بر اینها قسمتی دیگر از زبانهای ایرانی هست که بآنها زبان محلی باید گفت [و گاهی بمسامحه لفظ لهجه برای ترجمه کلمه dialecte فرنگی بآنها اطلاق میشود] و از این نوع ۲۴ زبان محلی ضبط شده است و گمان میرود هنوز بعضی دیگر باشد که شاید تدوین نشده

۱- این زبانها عبارت است از :

- ۱- اوستائی (با دونوع کائائی و اوستائی جدید آن) ۲- سکائی قدیم که ظاهراً همان زبان اسکیت های مذکور در مآخذ یونانی است و سکائی جدید که حالا با اسم ختنی معروف شده و اسم صحیح آن است ۳- زبان مدی که جز چند کلمه از آن معلوم نیست
- ۴- فرس قدیم کتیبه های هخامنشیان. ۵- زبان پارتی (اسم صحیح آن بهلویک)
- ۶- زبان پهلوی معروف (اسم صحیح آن پارسیک) ، ۷- زبان سندی ، ۸- زبان خوارزمی ، ۹- فارسی دری ، ۱۰- کردی ، ۱۱- پشتو ، ۱۲- بلوچی ، ۱۳- اوستی
- ۲- زبانهای محلی ایرانی عبارت است از :

- ۱- یضایی (یا یضوبی از زبانهای محلی پامیر) ۲- شفنی ۳- اشکاشمی ۴- وخی
- ۵- مونچی ۶- اورموری ۷- براچی ۸- خوری ۹- یزدی ۱۰- نائینی ۱۱- نطنزی
- ۱۲- سوئی ۱۳- خوانساری ۱۴- گزی ۱۵- سیوندی ۱۶- سمنانی ۱۷- سنگسری
- ۱۸- طالشی ۱۹- گورانی ۲۰- کومزاری ۲۱- تاتی ۲۲- لری و بختیاری ۲۳- فارسی که زبان محلی پنج ناحیه سومغون و امامزاده اسمعیل و غیره باین اسم نامیده می شود ،
- ۲۴- زازا که نوع مخصوصی از کردی است (فهرست السنه ایرانی از مقاله بیلی H. W. Baily راجع بزبان در دائره المعارف اسلامی اقتباس شده است) .

پس عدهٔ زبانهای مستقل و محلی ایرانی از زنده و مرده که حلال معلوم و معروفست معادل ۳۷ لغت میشود .

زبانهای ایرانی شاخه های کوچک متعددی هستند متفرع از یکی از دو شاخه بزرگ اصلی آریائی که یکی ایرانی است و دیگری هندی یعنی زبان اصلی آریائی مادر هر دو خانواده (ایرانی و هندی) است . شاخهٔ دوم که السنهٔ آریائی هند معروف به دوزبانهای هند و آریائی است شامل زبانهای آریائی قدیم و جدید . زبانهای ایرانی شاخه های مختلف و متفرع از يك شاخهٔ بزرگ زبانهای آریائی است که شاخهٔ بزرگ دیگر آن السنهٔ آریائی هند [یا زبانهای هند و آریائی] است . این شاخهٔ دوم و اخیر [یعنی هند و آریائی] شامل زبانهای آریائی قدیم و جدید هندوستان است و فروع و اغصان زبان ودائی و سانسکریت متوسط و مشتقات آن که السنهٔ پراکریت نامیده میشوند مانند پالی و غیره که قریب ۳۸ زبان است ، همچنین زبانهای هندی عصری امروزه که عدهٔ آنها (یعنی السنهٔ هندی آریائی زنده) بالغ بر صد ها زبان است .

این دو شاخهٔ بزرگ یعنی شاخهٔ السنهٔ ایرانی و شاخهٔ السنهٔ هندی آریائی نیز از تنهٔ بزرگ اصلی درخت السنهٔ هندو اروپائی [یا هند و ژرمنی یا بتعیر قدیم فرانسویها « آریائی ۱ رومیده و منشعب گردیده اند . درخت مزبور (یعنی درخت السنهٔ هند و اروپائی) به ۱۲ شاخه منشعب میشود که یکی از آن شاخها آریائی (یعنی هند

۱- تعبیر « آریائی » حالا در بین علماء و اصطلاح علمی آنها فقط بآت شاخهٔ بزرگ مادر مشترك و شاخهٔ السنهٔ ایرانی و هند و آریائی اطلاق میشود و اگر چه در عهد اخیر در عرصهٔ سیاست نازیهای آلمانی این کلمه را بمعنی وسیعتری یعنی هند و اروپائی و آن هم بمعنی نژاد استعمال کردند لکن آن اساس علمی ندارد چنانکه يك ملت دارای زبان هند و اروپائی را غیر آریائی شمرده و گاهی ملت دیگر دوست خود را که مسلمان غیر آریائی بوده (مانند ژاپن) آریائی حساب میکردند -

و ایرانی) است ۱ و آن درخت هم جزو باغ یا جنگل السنه عالم است که ۲۵ درخت جداگانه دیگر نیز دارد.

آکادمی فرانسه عدهٔ زبانهای دنیا را ۲۷۹۶ شمرده ولی چون تعریف و تشخیص دقیق حدود زبان و فرق آن با زبان محلی گاهی خالی از اشکال نیست یعنی گاهی میتوان تردید کرد در اینکه مثلاً شعبه شرقی و غربی زبان طخاری (اگنی و کوچی) دو زبان مستقل جداگانه یا هر کدام از آنها لغت محلی يك زبان باید شمرده شود یا زبانهای ایرانی میانه (بفرانسه moyen iranien بانگلیسی middle Iranian و به آلمانی Mittel iranische) از پهلویك و پارسیك باید در حکم يك زبان دانسته شود یا زبانهای جداگانه و هكذا در سایر موارد لذا اگر عدهٔ كل السنه عالم را از زنده و مرده بین ۲۵۰۰ و ۳۵۰۰ بشماریم تخمینی خواهیم داشت که شاید خیلی دور از حقیقت نباشد. از زبانهای قدیم ایران بعضی در حوزه خاك فعلی ایران بوده و بعضی در خارج از آن و در نواحی مجاوره بوده. از قسم اول است فرس قدیم یعنی زبانیکه قسمت ایرانی کتیبه‌های هخامنشیان بآن نوشته شده است و ظاهراً زبان جتوب ایران و مخصوصاً حوزه فارس بوده و میتوان آن را پدر زبان پارسیك عهد ساسانی دانست که آن هم در همان ناحیه نشو و نما یافته و در واقع یکی از السنه محلی آن خطه بوده که بتکامل زبان ادبی و رسمی قرون بعد شده است. این زبان (پارسیك) که باسم پهلوی شهرت دارد (و در واقع پهلوی نیست) قرابت نزدیک دارد با زبان پارنی (یعنی پهلوی حقیقی ۲) که در شمال شرقی ایران کنونی نشو و نما یافته بود و در عهد اشکانیان و اوایل ساسانیان

۱- این ۱۲ شاخه عبارت است از السنه هندی و ایرانی (یا آریائی) - طخاری (با دوشبه آن معروف به اگنی و کوچی). زبان خطی اصطلاحی Hittite (نه خطی اصلی قدیم محلی که خارج از السنه هند و آریائی است) - ارمنی - تراکی و فریژی - یونانی - آلبانی - ایلیری - رومی (ایطالیائی) - کلتی - توتونی - بالتی و اسلاوی.

۲- کلمه «پارنی» در السنه فرنگی همان معرف کلمه پهلوی است. زبان پارنی را سابقاً پهلوی کله‌ان‌ئی مینامیدند.

رواج داشته است (و عجب آنکه در بین علمای علم السنه بآن زبان شمال غربی گفته میشود. شاید نسبت بسغدی وختنی و غیره که در مشرق بوده اند) این دو زبان یعنی پارثی (پهلویک) و پهلوی اصطلاحی معروف (پارسیک) که بعد از این ها از آنها بهمان تعبیر صحیح یعنی پهلویک (برای پارثی) و پارسیک (برای پهلوی ساسانی) یاد خواهیم نمود هر دو از شعب غربی السنه ایرانی میانه هستند و زبان سغدی در خطه سمرقند و خوارزمی در خوارزم و ختنی در قسمت جنوبی ترکستان شرقی شعب شرقی آن السنه است که جمعاً پنج شعبه یعنی پنج زبان میشود . قدیم ترین نمونه شعبه های غربی درسکه های سلاطین محلی فارس قبل از ساسانیان از ۲۵۰ سال قبل از مسیح باین طرف و کلمات مستعار از پهلوی (پارثی) در زبان ارمنی که خوشبختانه با الفبای روشن و مفصل ارمنی نوشته شده و تلفظ آنها معلوم است همچنین در دو نوشته قدیم باین زبانها که یکی از سال ۸۸ قبل از مسیح و دیگری که معروف بنوشته اورامان است ظاهراً از سال ۲۲ یا ۲۱ قبل از مسیح است و بعد ها در کتیبه های ساسانیان و سکه های آنها و سکه های کوشانی عهد ساسانی و مهرها و روی جواهرات و کتب و نوشتجات مذهبی و غیر مذهبی زردشتیان قدیم و در نوشتجات مانوی آسیای مرکزی و غیره دیده میشود .

زبان پارسیک در واقع پدر زبان فارسی دری دوره اسلامی است اگر چه در این زبان (یعنی دری) علاوه بر لغات عربی لغاتی از زبان سغدی و پهلویک نیز داخل شده است مثلاً کلمه قاطر که بغالب احتمال سغدی است . زبان پارسیک کتب زردشتیان (پهلوی معروف) باخطی مشتق از خط آرامی نوشته میشود که بخط پهلوی شهرت دارد و مقداری از کلمات آنها به هزواریشن نوشته میشود یعنی با الفاظ آرامی ولی در خواندن معادل فارسی آن خوانده میشود مثلاً لحمنا مینوشتنند و نان تلفظ میکردند و بسرا مینوشتنند و گوشت میخواندند و یکتبوتتن برای نوشتن (با اضافه علامت مصدری فارسی تن با آخر کلمه آرامی) و یقتلوتتن برای کشتن و یمللوتتن برای گفتن که همیشه همان فارسی آن را میخواندند و این قره باعث خلط و اشتباه بلکه اغتشاش میشود .

خوشبختانه نوشتجاتی که از تورفان در آسیای مرکزی بدست آمده هزواریشن ندارد و همه کلمات بطوریکه تلفظ میشود نوشته شده و این قره کماک بزرگی بحل تلفظ اصلی بسیاری از لغات نموده است.

نوشتجات پهلوی (یعنی پارسیک) همه مخلوط با هزواریشن نبوده بلکه بعضی از آنها تماماً مطابق تلفظ ایرانی نوشته شده و این نوع نوشتجات با سم بازند معروف گردیده است.

از سفدی و ختنی هم نوشتجات زیادی بدست آمده و اخیراً هم بر آنها مایه زیادی اضافه شده حتی نوشتجاتی سفدی از عهد فتح اسلامی در خطه سفد پیدا شده است که از شرح آن اینجا خود داری میشود، از خوارزمی کلماتی در کتب بیرونی مانده و اخیراً کتابی در قفه اسلامی بزبان خوارزمی در استانبول پیدا شده و آناری از حفریات در خوارزم چند سال قبل بدست آمده است، این پنج زبان چنانکه گفتیم اقسام زبانهای ایرانی میانه هستند.

زبان اوستائی ظاهراً قدیمترین السنه ایرانی است و قسمتهای عمده و بزرگی از آن مانده ولی چون محل اصلی این زبان هنوز بتحقیق معلوم نیست نمیتوان بطور قطع گفت که آن زبان در حوزه ایران کنونی بوده یا خارج از آن. این زبان چنانکه اشاره شد دوشعبه دارد یکی گائائی دیگر اوستائی جدید.

زبان فرس قدیم در کتیبههای منقوش بخط میخی مخصوصی نوشته شده است که از جنس خطوط میخی است که چندین زبان دیگر مانند سومری و عیلامی و بابلی و آسوری و اورارتو (یعنی خط قدیم خالیدیها اسلاف ارمنه و ساکن نواحی کوه آراوات و دریاچه وان از قرن نهم تا ششم قبل از مسیح) و زبان او گاریت که زبان الواح زیادی است که اخیراً (از ۱۸ سال باین طرف) در شمال شهر لاذقیه در ساحل شمالی سوریه پیدا شده و از قرن چهاردهم قبل از مسیح و ما بعد آن هستند و زبان خطی های هندو

اروپائی (شعبه نسی آن ۱) نیز بهمان خط کتابت می‌شده است .

خطوط میخی زبانهای مختلف (که بهشت قسم آنها در اینجا اشاره شد) اگرچه در نقش متشابه بودند ولی در اصوات و دلالت و معنی مختلف بودند مثلاً زبان اوگاریت فقط با ۳۰ نقش و عیلامی (عیلامی متوسط) با ۱۱۳ و بابلی ظاهراً با قریب ۷۰۰ نقش نوشته می‌شد و زبان فرس قدیم با ۳۶ نقش و علامت و اگرچه باغلب احتمال از عیلامی یا بابلی اقتباس شده بود خوشبختانه خیلی ساده تر شده بود .

ظاهراً خط میخی تنها یا بیشتر در کتیبه‌ها استعمال می‌شده ولی در مراسلات و مکاتبات و دفاتر حتی در زمان هخامنشیان زبان و خط آرامی معمول بوده است و مانند زبان عربی در دیوان الرسائل سامانیان و غزنویان در دیوان رسائل پادشاهان ایران قدیم و ادارات دولتی و شاید در کلیه مکاتبات عرفی و دینی هم آرامی استعمال می‌شده و گمان می‌رود همین خط و زبان است که بمرور انحطاط یافته و بواسطه دخول و حلول تدریجی لغات و ادوات ایرانی میانه در آن بشکل «پهلوی کتابی» مزوج با هزواریشن قرون بعد درآمده است .

بدو زبان قدیم نیز که در خاک ایران معمول بوده ولی ایرانی نبودند نیز اشاره‌ای خالی از فائده نیست اول عیلامی (یا انزانی یا شوشی) است که در لرستان و

۱- اسم خطی در حقیقت متعلق بزبان قومی است که قبل از استیلای قوم هند و اروپائی (که بعد اسم سکنه اصلی بمسامحه با آنها اطلاق شده) در آسیای صغیر ساکن بودند و زبان آنها که قطعات خیلی کم از آن بدست آمده هندو اروپائی نبوده و از زبان های مستقل و مجزا بوده لکن پس از استیلای قوم هند و اروپائی (که حالا خطی Hittite معمولاً به آنها اطلاق میشود) تمدنی مخصوص با آتاری مکتوب و فراوان در همان خطه برقرار شد که کتیبه های زیادی از آنها بهمان زبان هندو اروپائی و خط میخی در عصر ما در بوغاز کوی در صد و پنجاه کیلومتری شرقی آنقره پایتخت فعلی ترکیه کشف و بعدها خواننده شد . چندی بعد باز کتیبه‌هایی از همان قوم و تقریباً بهمان زبان یا نزدیک آن ولی بخط هیروگلیف (نقوش و تصاویر) در جنوب پیدا شد . قسم اول را که بخط میخی نوشته شده زبان نسی یا ناسیلی نامیده‌اند .

خوزستان بآن حرف زده میشد و کتیبه های آن از ۲۵۰۰ سال قبل از مسیح بعد بدست آمده . خط قدیم عیلامی يك خط بومی بود ولی خط معروف عیلامی بعدها از خط بابلی قدیم یعنی اکدی (بفتح و تشدید کاف) اقتباس شده و از قرن شانزدهم تا قرن هشتم قبل از مسیح دیده میشود . يك خط سوم عیلامی نیز هست که در کتیبه های هخامنشی ثبت است . زبان عیلامی هم بر سه گونه است: عیلامی قدیم و متوسط و جدید . عیلامی جدید را گاهی هوزی هم نامیده اند . دیگگری زبان کاسی است که آن هم مرکزش در کوهستانهای مغرب ایران بود و این دوزبان هر دو اگرچه درخاکی که بعدها بایران معروف شد بوده اند زبان ایرانی نبوده بلکه مانند زبان سومری از دسته های زبان معروف خارج و مجزاً (یعنی غیر هند و اروپائی و سامی و غیره) بودند و جزو زبان های محسوب میشدند که در علم السنه بآنها آسیانیک میگویند .

السنه محلی ایرانی همه در ایران یا آسیای مرکزی بوده اند (مانند السنه پامیر و غیره) جز دوزبان یکی کومزازی (که در شبه جزیره مسندم در عمان هنوز رایج است) و ^{دیگری} اوستی در قفقاز شمالی (اگر چه شاید این زبان را نتوان محلی شمرد) .

از زبان ختنی که در جنوب ترکستان شرقی معمول بوده و همچنین از خوارزمی و پهلویک هم اثر مستقیم زیادی در السنه فعلی نمانده ولی از سغدی خلفی باقی است که زبان محلی یفنائی در پامیر باشد و از زبان پارسیک هم فارسی دری فعلی نعم الخلف است . فارسی جدید دری در قرون اولای دوره اسلامی نشو و نما کرد و شعراء و نویسندگان قرن چهاردهم و پنجم آن را بقالب زبان ادبی ریختند . این زبان از امتزاج زبان ایرانی قبل از اسلام یعنی اواخر ساسانیان و قرون اول اسلام با زبان پر مایه عربی بوجود آمده و بواسطه استعمال فصحای عجم و بزرگترین نویسندگان و شعراء مشرق زمین سکه بلاغت گرفته و بمرور قرون زبانی خوش آهنگ و زیبا و موافق طبع و ذوق شده است .



اهتزاز عربی با فارسی و حلول آن در این بردو نوع بوده است: یکی بصورت نوشتجات مستغرق در الفاظ مانوس و غیر مانوس عربی که در آن‌ها دروازه ورود برای هر نوع لغت از کلمات عربی مطلقاً باز بوده و در واقع حتی صنایع لفظی و بدیعی و سجع عربی بطور اشباع در آن راه یافته بود بطوریکه گاهی از صورت فارسی خارج شده بود و مثال بارز آن تاریخ و صاف و تاریخ معجم و دره نادره و المراضة فی الحکایة السلجوقیه و نحو آن‌هاست. این قسم فارسی بحقیقت کلام فصیح فارسی نبود و خوشبختانه دوام هم نکرد. قسم دیگر فارسی مانوس و مطبوع سخنوران مقبول عام فارسی بود مانند کلام سعدی و حافظ یا رودکی و فردوسی و مولوی و تاریخ مسعودی ابوالفضل بیهقی و سیاست نامه نظام‌الملک و جهانگشای جوینی و مرزبان نامه و غیره که کم‌کم مستقر شد و از چند قرن باین طرف سرمشق زبان فصیح فارسی گردیده و میتوان گفت که در قرون اخیر دروازه ورود برای کلمات عربی دیگر تقریباً بسته شده بود و بجز نوشتجات با تکلف فضل فروشان نه در محاوره نه در تحریرات ساده دیگر لغات جدیدی علاوه بر لغات مانوسه معمول قدیم عربی وارد نمیشد. زبان فارسی شیخ محمد علی حزین از اواخر عهد صفوی و منشآت قائم مقام و ترجمه فارسی حاج بابا اصفهانی و نوشتجات میرزا ملکم خان نمونه های این نوع فارسی است که از لغات قح ایرانی نشده و بیگانه مانده عربی تقریباً خالی هستند حتی از استعمال کلماتی نظیر غضبان و غضبان که در گلستان سعدی وجود دارد نیز پرهیز شده است. باین ترتیب قسمتی از لغات عربی در فارسی توطن کرده و جزو فارسی شده بطوری که در مقام استعمال و میان عامه اگر اشخاص با سواد و اهل فضل تصریحاً نمیگفتند که این کلمات از اصل عربی است کسی نمیدانست که آنها فارسی الاصل نیستند ولی اگر کسی یکی از لغات نامانوس عربی میگفت یا می نوشت فوراً اذهان مردم بعربی بودن آن لفظ توجه میکرد مثلاً در نظر عامه مردم کلمات معلوم و واضح و حرف و قول و فرار و منزل و لباس اصلاً

و ابداع عربی نیست ولی قرع عمل و جهر مش عربی است. همچنین استسناخ عربی نیست و استکتاب (که گاهی بعضی آخوند ها استعمال میکنند) عربی است، حافظه عربی نیست و ذکر (بضم ذال) بهمان معنی عربی است و فقط گناه آخوندهای مکتبی و معلمین ابتدائی است که باطفال عربی الاصل بودن کلمات اولی را یاد داده اند و در واقع هم این نوع کلمات که نه بمخرج عربی تلفظ میشود (مثلاً معلوم و واضح و حرف، مألوم و وازه و هرف تلفظ میشود) و نه غالباً همان معانی را که در لغت عرب داشته اند دارند (مثلاً حرف در عربی بمعنی سخن نیست و رعناى فارسى بمعنی خوشگل در عربی بمعنی زن احمق و کیف در عربی بمعنی جسیم است و تمیز در عربی بمعنی جدا کردن و تفکیک است و هکذا صد ها لغت دیگر) بلکه در غالب موارد کلمات فارسی عربی الاصل معانی دیگری غیر از معانی اصلی عربی دارند.

در مملکت عثمانی که همان خط عربی را استعمال میکردند غالب مردم نمیدانستند که بسیاری از کلمات زبانشان از اصل عربی است و همه لغات زبان خود را ترکی میدانستند و حق هم داشتند و ترکی هم بود چنانکه کلمات متداوله در زبان فارسی هم و لو عربی الاصل باشند فارسی هستند همچنانکه مردم عربی بودن قسمتی از آنها را نمیدانند (مثلاً اغلب نمیدانند که نسیه و هلیم و ترید و متلك و بادیه (باطیه) و قاب (کعب) و بسیاری از لغات دیگر از اصل عربی است) باقی را هم لازم نبوده که بدانند و یاد دادن اینکه بعضی حروف بعربی اختصاص دارد و بودن آنها در کلمه ای دلیل عربی الاصل بودن آن لفظ است نیز هم بی لزوم است و هم مبنی بر اساس صحیحی نیست و از اختراعات متأخرین است، تعلیم اصل لغات معروفه متداوله در فارسی و بین عامه اصلاً جز در مدارس عالیه و ضمن فن اشتقاق لغات etymologie لزوم ندارد. قسمت عظیمی از لغات زبان انگلیسی (قریب بنصف) از کلمات خلوجی است

۱- برای توضیح این مطلب شرح مشبعی لازم است و درج آن در اینجا باعث تطویل کلام میشود.

و قریب چهل درصد آن اقلاً از فرانسه و لاتینی است ولی هر انگلیسی همه لغات زبان خود را بدون تفکیک انگلیسی میداند و غالباً طبقه عامه اصل اشتقاقی خارجی لغات را نمیدانند و همین اختلاط و امتزاج آزاد باعث ثروت عظیم زبان انگلیسی شده و لغات خارجی در انگلیسی و زبان رومانی کمتر از فارسی نیست.

حقیقه معلوم نیست چرا بلغات فارسی که از اصل عربی آمده اسم عربی داده میشود. شرط کسب حق توطن و ملیت برای يك خارجی در مملکت دیگر غالباً اقامت پنج یا ده سال مقرر شده و اگر کسی در يك مملکت خارجی متولد شده باشد مثلاً يك چینی از پدر و مادر چینی در انگلستان بدنیا آمده باشد قانوناً و حقاً انگلیسی محسوب میشود و اگر پدرش هم در آنجا تولد یافته باشد که دیگر در انگلیسی تام و تمام بودن او احدی شك نمیتواند بکنند پس چرا مستقر شدن سی بستی و هزار ساله ای لغاتی از عربی در زبان فارسی بآنها حق توطن ندهد. در بعضی نوشتهجات افراطیون گاهی از استعمال کلمات اول و ثانی احتراز میشود در صورتیکه رودکی با کمال آزادی و مثل زبان خود در بیش از هزار سال قبل لفظ اول و ثانی را استعمال کرده و گوید:

دلم ماند بدان اول رخم ماند بدان ثانی نصیب من شدی ای کاش آن پیراهن دیگر
اگر اقامت و استقرار هزار ساله حق توطن مشروع نمی بخشد پس باید
همه سادات ایرانی و طایفه شیبانی و غفاری و ثقفی و نخعی و اشتری و غیره را که در
ایران برقرار شده اند و ایرانی کامل حساب میشوند از ایران اخراج و یمن و حجاز
تبعید نمود. ایل عرب و راهین را که اسمش هم عرب است ایرانی می شمارید ولی غله
و محصول و راهین را عربی حساب میکنید که نارواست. کلمه «مخارج» بر هر کسی
مفهوم است و لازم بتغییر نیست و حتی گذاشتن کلمه فارسی الاصل مسلم نامانوس نیز
بجای این نوع کلمات فارسی عربی الاصل جایز نیست چنانکه هر روستائی جمله
«معلوم شد» را می فهمد ولی اگر بجای آن جمله باو بگویند «دانسته شد» بآب

سهولت منتقل نمی‌شود که مراد شما چیست . افزودن مقداری لغات بر زبان فعلی بوسیله اضافه کردن بعضی لغات فارسی فصیح مفهوم ولی متروک که در کلام فصحاء و کتب فارسی قدیم آمده با حفظ کلمات مترادف و معروف و مانوس آنها که فعلاً در فارسی وجود دارد عیبی ندارد و بلکه در صورت مطابقت لغات منتخبه جدید که اضافه میشود با ذوق سلیم و آهنگ مطبوع مطلوب هم میباشد که زبان غنی و وسیع شود ولی نه آنکه مترادف معروف و معمول آن لغات را از فارسی خارج و آن لغات را مانوس جدید را بجای اینها بگذارند .

فکر ساده تر نوشتن زبان فارسی (و گاهی «فارسی سره» نوشتن) و احتراز از افراط در استعمال کلمات عربی الاصل در فارسی از قدیم گاه بگاه در خیال بعضی از ایرانیان آمده و این هوس عارض شده است و احساسات قومی و عقاید شعوبی نیز شاید بآن خیال کمک کرده و قوت داده حتی در فارسی الاصل شمردن بعضی لغات عربی هم آنزاری مانند قرن اخیر دیده میشود . تعدد فردوسی در کم استعمال کردن لغات عربی در شاهنامه معلوم نیست و کمی نسبی کلمات عربی در آن کتاب بعقیده این جانب دلیل دیگری دارد که اینجا وارد بحث در آن نمیشوم ولی در نوشتجات حمزه اصفهانی در موارد مختلفه آثار این نوع ملت پرستی کم عمق دیده میشود . بامثله این نوع تمایل در قرون بعد هم گاهی تصادف میشود که فعلاً در صدد استقراء تاریخ این هوس عوامانه نیستیم . ۱

۱ - حمزه اصفهانی لفظ مورخ را از کلمات ماه و روز میداند و مثالهای تفسیر بسیاری از کلمات عربی و خارجی با فارسی و تعریف و تضعیف فارسی دانستن آنها در کتب قدیمه دیده میشود . تفسیر کلمه منجینق (که از لغت مکنون مکنینچون است) به «من چه نیکم» فارسی در قاموس و ترجمه آن بعباری ببارت ما جودنی که خود آقای منجینق یعنی این آلت صامت جامد در موقع تکون بنطق آمده و گفته «من چه نیکم» و اسم او از آنجا مانده انسانرا یاد لغت سازان جدید می‌اندازد و همچنین نیاوند از نوح آورند و زنجبیل از زنا فی الجبل و جلیبا از چهار پایه و اسطرلاب از سطره لاپ و صابون از اصاب البوننی (ربوع شود بشماره ۴-۵ از مجله کاوه سال اول ، و شماره ۸ همان سال صفحه ۸ و ۹) و صدقمره نظامر آنها از این قبیل است در عصر اخیر هم بعضی گونه نظرات صراط عربی را از جنودیل زردشتی مشتق ساخته‌اند در صورتیکه این کلمه از لغت Stratum رومی است .

در قرن اخیر یغمای شاعر و جلال الدین میرزا فارسی سو نوشتند و کتاب داستان ترکنازان هند نمونه‌ای از این زبان کم مایه است. افزای در این عقاید عجیب ملت پرستی مضحک ظاهراً از میرزا آقاخان کرمانی شروع شده که اگر چه وطن پرستی و فعالیت سیاسی او مورد قدردانی است تصرفات و تفسیرات عوامانه او در زمینه زبان موجب تأسف است، وی نه تنها اصل بسیاری از کلمات عربی را بلکه عده عظیمی از لغات فرانسوی را نیز بفارسی رسانیده و حتی Histoire فرانسوی را که بمعنی تاریخ است از استوار فارسی گرفته است. میرزا رضا خان بگشلوی «غزینی» نایب سفارت ایران در استانبول نیز از میرزا آقاخان عقب نمانده و رساله «القبای بهروزی» و «پروز نگارش پارسی» او از نوع بعضی هذیانات جنون آمیز عصری است. این نوع کار معمولاً از اشخاص جاهل بلهوس ناشی شده، اگر چه این هوس پاک کردن فارسی از لغات عربی در اوایل جوانی بمغز بسیاری از جوانان راه می‌یابد و نوعی از ظهورات ملت پرستی خام است.

اخراج و طرد کلمات معروفه و لغات فارسی عربی الاصل و خارجی شمردن صدها بلکه هزارها الفاظ گلستان و بوستان و دیوان خواجه حافظ و اشعار فرخی حتی فردوسی (که کلمات عربی بشمار استعمال کرده) نه تنها بزرگترین سوء قصد بزبان فارسی و ملیت ایران است بلکه عمداً و بجهالت فقیر کردن زبانی غنی و برباد دادن مایه عمدۀ و قسمت مهمی از دارائی ملی است و عیناً مثل آن است که کسی قسمتی عمدۀ بلکه سه ربع از اثاثه خانه خود را برای اینکه از مصنوعات خارجی است بیرون انداخته و شاید در عوض دوسه قطعه اسباب کهنه اجدادی را از انبار قدیمی بخانه بیاورد. اینجاسخن از جامه عاریت نیست بلکه رخت زیبائی است که از قماش خارجی از نو بپاچه خود شما بریده و ساخته شده و در حکم کهن جامه پیراسته شده است. سبب اصلی دشمنی بازبان عرب و عرب تا آنجا که این جانب حدس می‌زنم شاید ناشی از سه چیز یا بعبارۀ اخری از سه طبقه اشخاص شده اولاً بعضی اشخاص

بیدین که گذشته از مخالفت با همه ادیان مخصوصاً خصوصت خاصی باین اسلام داشته و دارند و از قوم عرب بدو سبب نفرت دارند یکی بعلت آوردن دین اسلام که آن را از روی جهل موجب عقب ماندن ایرانیان می‌شمارند دیگر بجهت اینکه جمله عرب بایران باعث برانداختن سلطنت بومی ایرانی شد تا نایباً اشخاصی که از زبان مغلق و نامطبوع بعضی آخوندها و استعمال بی‌جهت بعضی الفاظ عربی زیاد در کلام از طرف آنها (که بجای آنکه بگویند کمی از فلان چیز بمن بدهید گویند قلبی از آن بدهید) متفر گردیده و این نوع محاوره و کتابت ذوق آنها را زده و عکس العمل شدیداً فراطبی ایجاد نموده است. ثالثاً از طرز تعلیم عربی که فعلاً در مدارس ما جاری است و ذهن محصل را کو رو تاریک میکند زیرا که بجای تعلیم قواعد صرف لغات عرب که اشکال ده گانه لغات جامد ثلاثی و صیغ فعلی را از اسم فاعل و اسم مفعول و اسم زمان و مکان و صیغه های مبالغه و اقسام صفت مشبیه و اشکال مصادر و اقسام جمع مکسر و سالم و ابواب ثلاثی مزید فیه و صیغ اسمی (اسم فاعل و مفعول و غیره) آنها و غیره که جمله قابل یاد گرفتن در زمان کوتاهی است در صورتیکه بطرز سهل و منظمی تعلیم شود و پس از آن یاد گرفتن کلمات مجردة عربی بقدر مقدور حالا خود متون عربی را با نحو آن یاد میدهند که برای تکمیل معرفت زبان فارسی ضروری نیست مگر در بعضی جمل ترکیبیه که در فارسی گاهی می آید مانند تو کلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله و نظائر آنها.

از این اسباب، آخری آنها یعنی صعوبت تعلیم عربی قابل اصلاح و ازاله است و استکراه از مغلق گوئی بعضی آخوندها نیز با زوال آن سلیقه که بتدریج از میان می‌رود باید بيمورد شود. نسبت باولی یعنی داشتن غرضی با اسلام نیز میتوان گفت اگر هم با خود دین اسلام محبتی ندارید و آن را مخالف تمدن یا مضر و یا بدین خارجی و بیگانه می‌پندارید گذشته از آنکه این عقیده جاهلانه است و اصلاً داخل کردن وطن پرستی و ملت دوستی در امر دین و اعتقادات روحانی بیگانه است باز نباید با زبان عربی

دشمنی داشته باشید چه اگر دشمن عرب هستید ملاحظه کنید که چگونه فرانسویهای دشمن آلمان با اعتنا و اهتمام تمام زبان آلمانی را بخاطر کسب علم و معرفت یاد میگیرند حتی در زبان خود از استعمال لغات و اصطلاحاتی که نظیر کامل فرانسوی ندارد مانند Weltanschauung و غیره خودداری و اگر اهمل ندارند.

راجع باستیلای عرب بر ایران و منقرض نمودن استقلال و سلطنت ملی ما همین قدر کافی است گفته شود که نه تنها یونانیها نیز این کار را کردند و ما چنین خصومتی با آنها نپرورانده ایم دوسه قرن بعد از بر افتادن سلطنت ساسانی باز سلطنتهای بومی ایرانی مانند دیالمه و غیره در ایران پدید آمد و ایران مستقل گردید ولی ایرانیان بمصر لشکر کشی نموده و آن مملکت را تسخیر و سلطنت بومی سه چهار هزار ساله آن مملکت را چنان بر انداخته و منقرض ساختند که از آن تاریخ تا قریب بیست سال قبل دیگر هیچگاه دولتی مستقل بومی در مصر بوجود نیامد و پس از ایرانیان یونانیها و بعد رومیها و بعد عربها و بعد ممالیک ترک و عثمانیها در آن مملکت حکمران شدند معذک امروز در مصر فرقه ای نمی یابید که علمدار دشمنی با ایران و ایرانی و زبان فارسی باشد و انگهی امروز دشمنی با قومی که در زمان قدیم دشمن شما بوده یا خطر داشته اند و حالا خطر آنها زایل شده و عدم توجه بخطرهای بسیار عظیم کنونی و غفلت از بلنگ و نهنگ و خرس که دهان برای بلع و دریدن شما باز کرده اند و شمشیر زدن بسایه گربه ای وحشی که بمرور زمان اهلی شده دور از عقل سلیم است.

علت جدیدی هم برای این «تصفیه زبان» از چند سال باین طرف پیدا شده و آن سرایت این «تصفیه» بازی بایران از يك مملکت مجاور است. زبان ادبی ترکی عثمانی با امتزاج با عربی و فارسی تکامل یافته و از هفتاد سال باین طرف با سعی نویسندگان زبر دست بی شماری ساده نویس که ترسل بانکلف رانسخ نمودند و طریقه شناسی را که شبیه بطریقه قائم مقام در فارسی بود بنا نهادند و در صف اول آنها باید شناسی و نامق کمال و احمد مدحت و عبدالحق حامد و معلم ناجی و سلیمان

نظیف و جناب شهاب‌الدین و جلال نوری و ابوالضیاء توفیق و ضیاء پاشا و چند نفر فاضل و ادیب دیگر را باید شمرد زبانی ظریف و زیبا شده بود. پس از انقلاب مشروطیت نانی عثمانی در سال ۱۹۰۸ هـ - یحیی نهضتی برای ساده تر کردن زبان پیدا شد و جمعی از جوانان مجله‌ای با اسم «کنج قلمر» در سلانیک تأسیس نموده ترکیبات و جمله بندی زبان را مطابق مذاق ترکی ساختند لکن بعدها روز بروز طریقه افرا می رواج یافت و محمد امین و ضیاگوگ آلپ و عده‌ای دیگر تغییراتی در نظم و نثر دادند که شرح آن مطول می‌شود. عاقبت حکومت جمهوری مصطفی کمال پاشا از ۲۰ سال باین طرف خط عربی را نیز تبدیل بلاتینی نموده جریان می برای اخراج لغات عربی و فارسی از زبان ترکی و تبدیل آنها بکلمات ترکی قدیم و مغولی یا اختراعی بکار انداختند و کار را بجائی رساندند که زبان ادبی ترکی که بقول لغوی بزرگ و نامی ترك شمس‌الدین سامی که او را «لاروس» ترك میخواندند در صد هفتاد عربی و ۱۵ فارسی و ۵ لغات یونانی و ارمنی و بلغار و فرنگی و فقط در صد ده لغت ترکی داشت بشکلی درآمد که بمردم يك نسل پیش [یعنی کسانی که چهار سال قبل از ترکیه بیرون رفته و حالا برگشته باشند] بکلی نا مفهوم شده و هنوز مستمرأ این افراط عجیب مداومت دارد. ضمناً زبان مغولی (که هیچ شباهتی حتی قرابت نزدیکی با ترکی ندارد) و حتی زبان سومری را ترکی فرض کرده از لغات فرضی و حقیقی آن زبانها اقتباساتی نمودند.

عاقبت دنباله این سودای گزاف و بسیار عجیب بدانجا رسید که عقیده‌ای فرمانی و حسب الامر در آن مملکت ظهور کرد مبنی بر اینکه کل زبانهای دنیا از زبان ترکی منشعب شده و اصل زبان ترکی هم از زبان آفتاب در آمده است. خلاصه عقیده زبان آفتاب که آن را «گونش دیلی» نامیدند و ترجمه آن را هم در زبانهای دیگر از فرانسوی و انگلیسی راه نداده و عین اسم ترکی را استعمال می نمودند عبارت از آن بود که انسان قدیم در ابتدای تکامل خود که بزبان آمد بواسطه تأثیر نور و حرارت و سوزش آفتاب که باومی‌تایید پنج یا شش هجای مختلف از حروف مصوتة بی‌اختیار

بر زبان آورده و لغات و کلمات از آن هجا پدید آمده تکون و تکامل یافت. این عقیده را بیک شدت و شوق و عجله و تندى تبليغ نموده و رساله هاى بيشمار در زبان تركى و اغلب زبانهاى فرنگى در آن باب پياپى نشر کرده و خطابه ها دادند و مطابع تركيه على الاتصال بطبيع و نشر آن مشغول شدند.

در اين انشا يك انجمن بين المللى از تمام عالم و علمائى زبان شناسى اروپا و امريكا باستانبول دعوت كردند و در آن انجمن ترك شناسى Congrès de Turkologie رئيس مملكت هر روز حضور بهم رسانيده مشغول بحث با علمائى خطر جى ميشد كه دو مثال ذيل را كه از يك عالم فرنگى حاضر در آن مجمع شنيدم براى نمونه نقل ميكنم:

از آن عالم فن السنه پرسیده شد كه كلمه الكترك از چه اعلى است جواب داد كه آنچه ما ميدانيم از الكترون يونانى است، گفتند كه اين اشتباه است و الكترك از دو كلمه زبان ياقوتى (يعنى قوم تركى كه در اقصاى شمال شرقى سيبير ساكن است) آمده است و آنگاه پرسیده شد لغت بيولوژى از چه اصل است و باز وقتيكه جواب داده شد يونانى است گفتند غلط است و اين كلمه از بيوك و بيومك تركى كه بمعنى بزرگ شدن و نمو كردن است آمده است. اين مثالها براى نشان دادن پاينه علم و مدرك مقتداى لغت سازان جديد ممالك شرق ذكر شد و كافى است ۱.

بر اثر بعضى مرادات و ملاقاتها بين بزرگان تركيه و ايران ميل «تصفيه زبان» بمملكت ما نيز روى آورده و نتيجه آن شده بود كه همه كس ميدانند. از جمله

۱ - از آثار جنون ملت پرستى مفرط در آن مملكت يكى هم نسبت دادن همه رجال معروف قرون گذشته از ابن سينا و مولوى و غيره بنژاد ترك است و حتى با را فراتر گذاشته زردشت را نيز بعضى از جهال آنها ترك شمردند بدليل اينكه اسم مادر او دوغدو خانم است و دوغدو يا طوغدى در تركى بمعنى «زايد» است در صورتيكه اسم مادر زردشت در اوستا Dughdhowa و مضبوط بعضى كتب عربى دوغدوبه بوده است و هيچ ارتباطى با كلمه تركى ندارد.

خطبهای حکام امرتصفيه در مملکت همسايه يعني يکي از صدها کجرويها آن بود که چنانکه اشاره شد برای اختراع لغات تازه و تبديل کلمات مانوسه با آنها متوسل بکلماتي شدند که تصور ميکردند آنها ترکي يا مغولي است يا از زبان خطي و سومري است (که هر دو اين زبان بيگانه و بي ارتباط را ترکي ميشمردند !!) ولذا از اين عمل کلماتي عجيب بوجود آمد که ظاهراً جز نتيجه اختراعي ترکيب حروف ابجدي نبوده و از هيچ زباني هم نبود و نيز گاهي در ترجمه کلمات فرنگي ادوات الحاقی همان کلمه فرنگي را در ترکي نقل ميکردند. داستان اين لغت سازي و لغت تراشي خيلي طولاني و يشکفت انگيز و گاهي باور نکرديني است و برای مثال يك مورد را در اینجا ذکر ميکنيم. در ترجمه کلمه انترناسيونال (International) فرانسوي خواسته اند کلمه را تجزيه و اجزای آن را ترجمه کنند لذا «انتر» را بلفظ ترکي آرا (يعني ميانه) و «ناسيون» را بکلمه مغولي (يا ترکي قديم) الوس تفسير نموده و ادوات الحاقی فرانسوي آل را بجای خود ابقا نموده و از اين نوع ترجمه سه کلمه مفرد «آرا الوس آل» پيدا شد، آنگاه يك حرف سين نيز برای وصل آنها بهم اختراع نموده و کلمه مرکب «آراس اولوسال» بجای انترناسيونال ايجاد و استعمال گرديد و اگر دست لغت سازان ما هم بازر بود شايد آنها نيز اين کلمه فرنگي را بلفظ «ميان گروها» ترجمه ميکردند چنانکه نظير اين عمل بلکه بدتر را در مورد لغت اختراعی ارتش اجرا نموده اند از اين قرار که کلمه ارتشتار را که در نوشتجات پهاوی آمده و در مقام قواي مسلخه جنگي استعمال شده «متخصصين پهلوی دان آکادمی دارالخلافه» تصور نموده اند که آن کلمه مرکب است از لغات ارتش و تار و عليهذا کلمه دوّم را حذف و اولي را بجای قشون گذاشته اند در صورتیکه بنا بر آنچه متخصصين حقيقي السنه ايراني در ممالک علم و معرفت با تحقيق و با اساس گفته اند کلمه ارتشتار مرکب بوده است از دو لغت ارت بمعنی عراده ۱ و شتار بمعنی ايستنده و معنی لغت مرکب چنين بود کسی که

۱ - بعد از يکي از دوستان، دانستمند. شايد کلمه عراده هم از همین کلمه «ارت»

آمده باشد .

روی عراده ایستاده که اثری از حالت جنگاوران قدیم بابلی و آسوری بوده. ولی لغت سازان ماحرف شین را از کلمه دوّم بکلمه اوّل الحاق و لغتی ساخته اند که شبیه بآن است که بجای اسم محمد علی کسی محمد ع یا دعلی استعمال کند ۱ و از این قبیل است بسیاری از لغات جعلی دیگر و نتیجه آن شده که لغات سپاه و لشکر و عسکر و قشون و جند (که آن هم از اصل فارسی است) و جیش را که همه معروف و سهل و متبادر بذهن و فهم است کنار گذاشته و يك لغت «من در آورده» بجای آنها در دوائر دولتی رایج کرده اند.

در دست بردن بلغات قدیم ایرانی که مهجور و متروک شده مانند اوستائی و پهلوی اگر هم موقعی لازم شد باید نهایت احتیاط را بجا آورد و از اهل خبره آن و اساتید فن که در دارالعلومهای ممالک غربی هستند پرسید تا بیجا لغات «ژند و پا ژند» فرهنگهای فارسی متأخرین و لغات جعلی دساتیر که تا این اواخر آن را در ایران کتابی صحیح و اصلی دانسته و مفردات آن را در کتب لغت مانند برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرا داخل نموده اند نیفتیم.

این مالیخولیای عجیب لغت سازی و گشتن پی لغات مهجوره فارسی یا اصلاً اختراعی و اشتباهی عاقبت مولد این زبان مصنوعی بی مزه و مضحك ادارات ما شده که مانند زبان جنیان یا هذیان کم کم برای عامه فارسی زبانان غیر مفهوم شده است و در خواندن چند سطر از آن انسان بتلاوت اعوذ بالله من الشیطان مجبور میگردد. مانند آنکه نوشته میشود «پيرواين نامه پرونده نامبرده را که در آن رو نوشت برگها که برابر ریشه است بایگانی شده به پیوست فرستادیم که از آنها لیست کالاهای فرستاده و رسیده را که در زیر بترتیب واژه ها نوشته شده باز بین نمایید...» و این زبان قومی

۱ - در قرون اولای اسلامی هم نظیر این کار واقع شده و کلمه نیوآردشیر که

يك بازی بوده که گویا آردشیر آن را اختراع نموده بترخیم در عربی و فارسی نرد شده است.

شده که سخنگوی آنها میگفت :

ما نگوئیم بد و میل بناحق نکنیم
جامه خود سیه و دلق کس ازرق نکنیم
یا :

ای تھی دست رفته در بازار
ترسمت پر نیاوری دستار
و گویا در حق ابنای این زمان گفته :

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی
این ره که تو میروی بترکستان است
یا آنچه سنائی گفته :

فنه را نام عافیت کرده
دال با دال قافیت کرده

اگر کار اینطور پیش برود عاقبت مجبور بترجمه گلستان سعدی باین زبان
چنین میشویم چنانکه چندی قبل جنون بی لجام دامنگیر یکی از « ادبای » معاصر
کردید و این کار را کرد و نوشت :

گلی خوشبوی در گرماهه روزی
رسید از دست بر جسته بدستم
بدو گفتم که مشکی یاسنتو
که از بوی دلایز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم
بن دمانی با گسل نشستم
رسانی همنشین در من نشان کرد
و گرنه من همان خاکم که هستم

اگر بشنوندگان تهوع دست داد عذر میخواهم که باعث بهم خوردن حال آنها
شدم. از نتایج این فرار از عربی و تبدیل لغات فارسی است که لفظ معروف مجلس فارسی
(عربی الاصل) را تبدیل به کنگاشستان ترکی و بیرق و علم و درفش را تبدیل به پرچم
(که بفالب احتمال ترکی الاصل است) کردند.

تکرار میکنم که حقیقه دلیل اصلی و معقول دشمنی با زبان عرب معلوم نیست
و از آن گذشته اگر ما حتی لغات فارسی عربی الاصل را که در زبان خود داریم محض
نسب اصلی و قدیم آباء و اجدادی آنها اخراج کنیم که فارسی اصلی داریوش و خشایارشا
و زردشت نیستند چرا این خصومت را بلغات خارجی دیگر که بفارسی آمده اند تعمیم

نمیدهیم و لغات فارسی یونانی الأصل و سریانی الأصل یا هندی یا ارمنی و بابلی یا ترکی الأصل را که در فارسی رایج است طرد نمیکنیم، مگر عربی چه گناهی کرده است جز اینکه زبان ما را پرمایه و با وسعت و غنی کرده است. از قسم اول یعنی کلمات یونانی الأصل در فارسی عدّه زیادی داریم مانند سپهر - دیهیم - پیاله - فنجان - (پنگان) لگن - قفس - کالبد - کلید - قپان - لنگر - صندل - هیون - نرگس - بسته - مورد - الماس - زمرد - مروارید - سیم و کلمات بی شمار اسامی نباتات طبی و غیره. و از لغات آراهمی یا سریانی شنبه - کاسه - شیپور - شیدا - جهود - تابوت - کشیش - مسیحا پلیته (فتیله) - دول (دلو) - بوریا - گنبد - دوشاب - گود - اشکوب (سقف خانه) - چوب بست شیروانی - گازور (کارگری که نم یا پارچه پشمی را میمالد) - خبز دوك - توت - شاقول و شاید گور (بمعنی قبر). و از لغات هندی شکر - کوتوال - شغال - نارگیل - فلفل - کرباس - قرنفل - لاک - زنجبیل. و از لغات ارمنی خاج - گوز (جوز) و غیره و از لغات بابلی و آسوری سرو و کیوان و شاید برید و از لغات ترکی یغما - اردو - ایلچی - قرق - آرزوقه - اطاق - اولاغ و صد کلمه دیگر که در مرور بکتاب دیوان لغات الترك محمود کاشغری پیدا خواهید کرد و عدّه معنی به درمثنوی جلال الدین رومی آمده است. چرا با این لغات خارجی نظیر کاری را که با لغات عربی کردند معامله نشده اگر بگویند آن کلمات فارسی شده چرا کلمات حرف و لباس و منزل و کلمه فارسی نشده است.

گفتم که دور انداختن لغات معروف فارسی بجرم اینکه هر از سال پیش نسبتی با عرب داشته فقیر ساختن زبان و گناه لایقتر است. از لغات فارسی آنچه فعلاً

۱ - برای لغات غیر ایرانی در زبان فارسی ب مقاله « مطالعات ایرانی » نولدکه بعنوان (Persische studien) و کتب متعدد بسیار مفید لاگارد (P. Lagard) مخصوصاً کتاب (Gesammelte Abhandlungen) و جزوه پاول هورن در باب زبان فارسی در جلد اول کتاب « اساس فقه اللغة ایرانی » (که این جانب بیشتر از این جزوه اقتباس نمودم) رجوع شود .

معمول مانده اصلاً کم و خیلی معدود و محدود است، احیاء لغات مهجوره هم مانند هزینه و غیره باعث مشکل و نامفهوم ساختن زبان است و نمیدانم کم مایه کردن زبان چه تعریفی دارد. زبان انگلیسی که یکی از غنی ترین زبانهاست از امتزاج لغات دیگر بعمل آمده. ایجاد یا احیاء لغات جدیده فقط وقتی جایز تواند شد که در مقابل معانی جدیده که سابقاً وجود نداشته یعنی معمول نبوده احداث شود نه برای معانی معروف و تبدیل کلمات معروف و مأنوس بآنها یا تغییر کلمات موجود مفهوم بنا معلوم آن هم باید با رعایت قواعد زبان عموماً بعمل آید مگر در بعضی موارد نادر که از زبان یا قلم پیک سخنور فصیح ذرجه اول احیاناً صدور یافته باشد مانند کافر (بفتح فاء) و اولیتر در کلام سعدی و حافظ که در آنگونه موارد استثنائی قول قآنی صادق میشود که گفت:

قافیه گو جمل باش جعل ز من در خور است

هیبت من در سخن صداده از آن بر تراست

کز پی یگ طیبتم خصم کند خوار و زار

یکی از نتایج سیئه این تمییرات در زبان آن است که اولاً ملت ما بتدریج از ملل همسایه هم نژاد یا همزبان یا همدین منقطع شده و علاقه و وحدت و اتصال بین آنها گسیخته میشود. تاسی سال قبل تاجیکهای تاجیکستان و اوزبکستان و آسیای مرکزی و یک ثلث از سکنه ترکستان چین و همچنین قسمتی از مردم افغانستان تقریباً همان زبان فارسی را استعمال میکردند و بآن متکلم بودند که ایرانیها حرف میزدند و قسمت باقی سکنه افغانستان و بسیاری از پاکستان امروزی وعده زیادی از تربیت شدگان هندوستان و جمع زیادی از اهل عراق عرب نیز آن زبان را میفهمیدند یعنی زبان ما وسعت و نفوذی عمده در آسیا داشت. حالاً با انتشار این زبان ادارات دولتی ایران اگر خدای نخواسته برقرار شود علقه ما از آن همالک مجار و ملل برادر بریده میشود سهل است قسمتهای زیادی از مملکت خودمان نیز کم کم بمایگانه میشوند و علاقه

وحدت ملی ما با ملت خودمان یعنی آذربایجانها و خوزستانها و کردها ضعیفتر از آن میشود که بود، چه اگر هم آذربایجانها بترکی حرف میزدند در قسمت زیادی از لغات با آنها اشتراك داشتیم و کلمه مخارج و مزبور و تعقیب و ضمیمه و امتعه و صادرات و واردات و تجار و صدها بلکه هزارها کلمات معمول در فارسی را میفهمیدند و ما که علاقه های متعددی با آذربایجانی داریم که آنها را بامتصل و مربوط می سازد مانند مذهب تشیع (که در قرون گذشته آن خطه را از بریده شدن از جسم ایران حفظ کرده) و آداب و عادات و مطعم و مشرب و سنن متحد داشتیم که وسائل یگانگی و اتصال بود و از آن جمله همین اشتراك در تعییرات بوده حالا مثل آنکه ما مذهب خوارج یا سنیگری اتخاذ کنیم با این زبان تازه یکی از علقه های قدیم بین ما از میان می رود و خوزستانی ها که علاوه بر تشیع پنجاه درصد لغات تحریرات ما را میفهمیدند بواسطه نامفهوم بودن زبان فارسی نو ظهور با آنها احساس بیگانگی نموده روی بچرائد بغداد که برای آنها مفهوم است می آورند و باین طریق قسمتهای از اهل مملکت خودمان را دستی از خود دور تر می کنیم.

واقعا گذشته از همه معایب مذکوره این لغت سازی مخالف ذوق و خیلی بی مزه است و جای نهایت افسوس است و قطعاً ناشی از عدم رشد ملی و انحطاط ذوق بلکه اختلال شعور عمومی است و اگر وقتی بر اثر قوه جبریه بر قرار شده بجای تأسف است که پس از بر طرف شدن آن اجبار با آنکه بسیاری از آثار بزرگ و مفید آن دوره را عمداً یا با هممال تخریب کردند این کار نا پسندیده کوچک و غیر متناسب در اهمیت با اعمال بزرگ را نسخ ننموده و خط بطلان بر آن نکشیدند که بیک تخریب سهل و ساده و نوایی میشد

عجب است که گاهی بعضی از متمسبین ملت پرست ما دائماً بر توکها ایراد می گیرند که چرا لغات فارسی را بسائمه افراط تعصب ملی از زبان خود طرد میکنند و افغانها را انتقاد مینمایند که چرا زبان ملی خود پشتو را بجای فارسی رایج میکنند

ولی خود عیناً مشغول همان نوع عمل هستند که گویا این تصفیه دردبگران عیب و درما حسن است. ما طالب نفوذ معنوی و عرفانی و اخلاقی ایران در هندوستان و یگانگی زبان باافغانستان و تاجیکستان هستیم ولی زبان ادبی خود و نیاکان خود را که شهرت جهانی دارند مانند کلام حافظ و سعدی برای آنها ناهمبوم میکنیم. چرا صد ها لغات فارسی که بهر بی رفته و صبغه عربی گرفته از زبان عربی رانده نمیشوند و ما لغات قدیم عربی خودمانرا بیرون می کنیم.

اصلاً زبان قدیم ایرانی حتی پهلوی (پارسیک) هم که کتبی از آن در دست است و وسیع و با ثروت نبوده است و غالباً احتمال خیلی محدود بود. و ظاهر آن نوشتجات و کتب زیادی نداشته و در نه این قدر کم بهمانیرسید، داستان اتلاف عربها کتب ایرانی را جز افسانه محض چیزی نیست و ما خذقوی ندارد و قویاً محتمل است که نفوذ لغات عرب در فارسی دری بیشتر بواسطه تنگ و محدود بودن زبان بوده و اصلاً از علم و معرفت در عهد ساسانیان آثار زیادی نیست و دلایل زیادی بر نقصان آن وجود دارد که اینجا هوق ذکر آن نیست و محتاج بخطابه های دیگری است. زبان پارسیک یا پهلوی ساسانی هم زبان خالص نبوده و بسیاری از کلمات خارجی غیر ایرانی در آن وجود داشته. کلمه مرادف دقیقه در پهلوی به یونانی است و ستاره زحل یعنی کیوان چنانکه گفته شد از بابلی اخذ شده است. شخص ظریفی در مقام مناظره بایک مدعی متعصب مفرط در ثنای تمدن و فضائل علمی و مدنی ادوار قبل از اسلام ایران بشوخی گفت که در فارسی کلمه قدح از اصل عربی است و کاسه سریانی (آرامی) و بشقاب و قاشق ترکی و دوری عربی و دیس فرنگی و استکان و قورمه و سوسو و بیاله یونانی و نعلبکی مجهول الاصل است پس اگر اینها را از ما بگیرند توی چه غذا میخوریم. تیشه بر ریشه زبان فارسی سعدی و حافظ که یک بنای جاودانی زیبایی است زدن بسی از عقل دودراست و تبدیل آن زبان بلسانیکه امروز در بین مردم کم سواد شیوع می یابد و نبش قبور زبان مرده و بلند کردن آنها در حکم خراب کردن بناهای نقاشی می مانند عهد ضنویه و تبدیل آنها بنقاشیهای دوره ساسانی است.

بایرون ریختن لغات فارسی عربی الاصل از زبان معمول خودمان آن زبانرا بقدری فقیر میسازیم که بپایه زبان بجه پنجساله یا پیر زن دهاتی میگردد و فقط عباراتی مثل نان خوردن و خوابیدن و دست شستن و بچاه افتادن میماند و شبیه باین میشود که همه لغات فرانسه و لاتینی را از زبان انگلیسی بیرون کرده باشند که فوق العاده کم مایه می شود. عربی در السنه شرقی حکم لاتینی را در السنه غربی دارد که زبان فرانسوی و انگلیسی و حتی آلمانی بحد اشباع پر از لغات لاتینی است. این زبانها علاوه بر لغات لاتینی و یونانی از لغات عربی و فارسی نیز اقتباسات زیادی کرده اند.

يك مؤلف فرانسوی در رساله مخصوصی نهد کلمه عربی شمرده که در زبان فرانسه متداول شده است مثلاً مغازه (فرانسوی ماگازین) از کلمه مخازن عربی آمده و همچنین آرسنال (بمعنی قورخانه) از دارالصناعه و هکذا صدها لغت فارسی هم در زبانهای فرنگی داخل شده که برای مثال لفظ شیکان (Chicane) بمعنی ایداء و حيله در فرانسوی و انگلیسی که از کلمه چوگان فارسی آمده و پات (Path) انگلیسی که بمعنی «پی» است و از عین همان لغت مطابق اصل اوستایی آن اخذ شده است ذکر میشود. عده کثیری از لغات فارسی که در انگلیسی داخل شده در قاموس معروف هوبسون جو بسون دیده میشود. زبان هندی و ترکی پر از لغات بیشمار فارسی است و همچنین زبان ارمنی و در عربی نیز قسمتی عمده از معربات که در کتب جوالیقی و خوارزمی (مفاتیح العلوم) آمده از اصل فارسی است و بهتر از همه در کتاب نفیس صدیقی ۱ غالب کلمات عربی فارسی الاصل را میتوان دید. از آن جمله ۱۸ کلمه فارسی در قرآن آمده که در کتاب «لغات اعجمیه در قرآن» ۲ تألیف جفری ثبت است اگر چه بعضی

۱ - Siddiqi (A), Studien ueber die persische Fremdwoerter in
Klassischen - Arabisch, Gottingen, 1919

۲ - The foreign vocabulary of Qur'an by Arthur Jeffery, 1918

از آنها باوجود آمدن از پهلوی از اصل ایرانی نبوده. راجع بلغات فارسی در زبان چینی و لغات زیاد چینی در فارسی باید بکتاب بسیار نفیس لویفر ۱ مراجعه نمود. فکر خالص بودن یا خالص کردن نژاد و زبان از فنون جنون عصر اخیر است که در مغز جمعی از یک ملت اروپائی و یک ملت شرقی بشدت و گاهی بحد معرض مهلك اشخاص مشرف بموت رسیده است.

بطور کلی همه زبانها دارای اختلاط و امتزاج زیادی باهم بوده و اصلاً زبان خالص و نژاد خالص وجود ندارد و اگر هم وجود داشت هیچ تعریفی نداشت. نژاد خالص نحیف و خراب و بی بنیه و بی رشد و خرف و روبروال میشود و زبان خالص خشن و تتراشیده مثلاً در زبان ارمنی قدیم کلاسیک فقط ۴۳۸ کلمه ارمنی وجود دارد و ۱۵۰۲ کلمه یا بیش از ۷۷ درصد لغات خارجیست و در السنه لاتینی نژاد هم از قریب ده هزار لغت قدیم بیش از سه هزار کلمه مستعار است. در فرانسه و انگلیسی و آلمانی غالب اصطلاحات علمی و ادبی یونانی و بیشتر بلاتینی است و مخصوصاً لغات لاتینی بحد اشباع است.

پس از توجه بنکات مذکوره در فوق بهتر میتوان تصور کرد که با آنکه زبان فارسی قبل از اسلام اصلاً زبان توانگری نبوده و نه از فرس قدیم چیز زیادی در دست است (جز قریب بانصد لغت نمانده) و نه لغات اوستا مجموعه بزرگی را تشکیل میدهد و نه لغات پهلوی غیر هزاریش عده معنی بهی است (اگر چه بحساب وست کتب موجوده پهلوی مشتمل بر ۴۲۸۰۰ کلمه است گمان نمیرود معادل صد یک این عدد لغت مفرد در آنها باشد و

[بقیه باورقی از صفحه قبل]

عده لغات خارجی که در عربی داخل و مستعمل شده کم نیست و علاوه بر لغات فارسی عده زیادی از لغات یونانی و بیشتر از آن لغات آرامی وجود دارد برای استقراء این قسم اخیر تاحدی کتاب فرنکل یکی از بهترین مأخذ است. Sigmund Fraenkel, Die Aramaeischen, Fremdwoer in Arabischen, Leiden 1889

Berthold-Laufer, Sino-Iranica, Chicago, 1919

بلکه خیلی کمتر از آن است) و لغات نوشتجات ایرانی که در آسیای مرکزی و مخصوصاً تورفان بدست آمده اگر چه مایه خوبی است ولی هنوز تدوین کامل نشده چگونه میتوان حتی بر فرض جواز احیای زبان مرده وسیله کاملی برای بیان مطالب امروزه تهیه کرد.

عربی یکی از غنی ترین و پرمایه ترین و عالیترین زبانهای دنیاست و اوقیانوس بیکرانی است که بواسطه آنکه قبل از تدوین نهائی آن از لغات قبائل کثیره عرب جمع آوری شده بسیار وسعت دارد. در صورتیکه لغات عرب چنانکه در تاج العروس و لسان العرب و سایر قوامیس ضبط است با اضافاتی که بعضی از مستشرقین بآنها نموده اند و با افزودن کلمات دخیله بآن شاید کمتر از پنجاه هزار لغت نیست یعنی نه تنها اصول و جذر کلمات بلکه کلیه کلمات جامد و مشتق که معانی جداگانه و مستقل دارد (این عدد فقط حدس است و ممکنست دوتک آن یا دو برابر آن بوده باشد) و در صورتیکه حتی زبان ترکی بطوریکه در دیوان لغات الترك محمود کاشغری تدوین شده دارای لغات انبوهی است و اگر لغات اویغوری را هم که در آثار مکشوفه در تورفان و غیره بدست آمده بآنها اضافه کنید عده لغات ترکی خیلی زیاد میشود بدبختانه لغات فارسی خالص چنانکه در نظم و نثر قرون اسلامی آمده عده بزرگی نمیشود و من شک دارم که برای عشر لغات عرب بتوان نظیر فارسی فصیح مستعمل در کلام منظوم و منثور پیدا کرد و لذا در این عصر احتیاج بلغات مقابل معانی لایحسی آ یا حذف بیشتر از نصف کلمات زبان ادبی معروف ما یا سعی در تبدیل آنها بلغات غیر مانوس مهجور یا غلط اختراعی گناه عظیمی نیست؟

از قاموس جدید انگلیسی اکسفورد بزرگ که ۱۳ جلد است و ۴۱۴۸۲۵ لغت و پانصد هزار تعریف لغات و ۱۸۲۷۳۰۶ شواهد مینه دارد و جامع لغات مستعمله انگلیسی در ۱۲ قرن بوده و از نوشتجات پنج هزار مؤلف و نویسنده تدوین و در ۴۴ سال تألیف شده میگذریم، تنها در کتاب لغت انگلیسی وبستر (بین المللی) که یک جلد

بیشتر نیست ظاهراً قریب يك کروارفت موجود است (در نسخه خود اینجانب که چاپ قدیم ۳۳ سال قبل است چهارصد هزار لغت جامد و مشتق بمبانی جداگانه وجود دارد) حالا چگونه ممکن است با عده خیلی محدود لغات پهلوی (پارسیک) کتب پهلوی که نزدیک بکل آنها راجع بامور مذهبی زردشتی است و عده دیگر لغات اشعار قدیم فارسی یا بعضی کتب منثور از عهده ادای معانی بی شمار مهلازم معرفت این عصر بر آمد.

پس باید علاوه بر حفظ همه لغات فارسی عربی الاصل یا ترکی الاصل که داشته و داریم و قسمتی عمده از آنها حتی در زبان محاوره نیز رایج است برای معانی دیگری که نه فارسی و نه عربی معروف دارد کلماتی وضع کنیم ولی باز در این وضع هم لغات عربی مانوستر و سهل تر را که در مصر و سوریه معمول است یا در کتب قدیمه فارسی وجود دارد بر لغات اختراعی یا لغات خیلی غیر مانوس فارسی قبل از اسلام ترجیح بدهیم مگر در بعضی موارد نادره و پس از آن البته از طرف دیگر در جمع آوری لغات قریب بمانوس فارسی دوره اسلامی و لغات پراکنده در السنه محلی ایران نیز سعی و آنها را بر مخزن لغات خود اضافه کنیم (نه آنکه جای کلمات عربی بگذاریم). بعقیده من لغت مهمجور هزینه هیچ ترجیحی بر کلمه خرج و مخارج که هر پیر زنی میفهمد ندارد و هیچ کسی حتی فرنگی مآب های اداره نشین که باین لغات عجیب بیمزه بدبختانه کم کم عادت کرده اند هم در منزل خود شب بزش نمیگوید که امروز چرا بیشتر هزینه کرده ای بلکه میگوید امروز خرج زیاد شده.

چنانکه در فوق گفتیم بعضی کتب و نوشتجات بر تکلف تصنعی دوره انحطاط را مانند تاریخ و صاف یا حتی کتاب فصیح و نفیس کلیله و دمنه فارسی را نیز نباید نمونه فارسی ملی شمرد چه آن طرز انشاء فارسی رایج نبوده بلکه فارسی فصیح و مفهوم همیشه رایج بوده و فرق بسیار فاحشی نکرده و چنانکه در فوق گفته شد تاریخ بیبقی و فارس نامه ابن بلخی در قرون اولی و سرگذشت شیخ محمد علی حزین در عهد صفویه و ترجمه فارسی کتاب حاجی بابا اصفهانی و منشآت قائم مقام و نوشتجات میرزا ملکم

خان در قرن اخیر فارسی بی تکلفی است که باید سرمشق باشد اگر چه تقلید کامل شیوه آنها لازم نیست .

زبان فارسی دوره اسلامی با انتشار علم و معرفت یونانی بوسیله ترجمه های مترجمین عهد خلافت عباسی مانند ثابت بن قره و حجاج ملطی و حنین بن اسحق تهذیب و توانگر و بر معنی شده ولی در دوره ساسانیان مایه علم کم بوده و برای شرح این معنی يك خطابه مفصل جدا گانه میتوانم ادا کنم. زبان فارسی فصیح ادبی ما مایه عمدۀ خود را از تأثیر معلقات سبع و اشعار جاهلیون عرب یا شعر جریر و فرزدق نگرفته بلکه بیشتر از نوشتجات علمی و حکیمانه عربی یعقوب بن اسحق کندی و فارابی و محمد بن زکریای رازی و طبری و ابن سینا و جاحظ و غزالی و سیبویه و بیرونی و نعالبی و زمخشری و صدها علماء و حکمای اسلامی عربی نویسنده رونق گرفته و با ثروت شده است و همین است که شما مثلث و مربع و سطح و ضلع و زاویه و مخروط و اسطوانه و صغری و کبری و نتیجه و برهان لمی وانی و جوهر و عرض را در اشعار نابغه یا خطب قس بن ساعده و نهج البلاغه و کتاب موسی بن عقبه نمیتوانید پیدا کرد .

اگر نه آن بود که جمعی دارای مرض جنون سیاسی ملت پرستی مفرط متعصبانه و خیالباف در بین يك قوم بسیار متمدین اروپا این روش ابلهانه و بچگانه نسبت شرافت و تمدن به نژاد خود را پیش گرفته اند و منشأ همه تمدن عالم را آن نژاد شمرده و آن را از منطقه نزدیک بقطب شمال متولد و منتشر دانسته اند شاید ما از نظائر این ظهورات در میان ملت خود خیلی سرافکنده میشدیم.

هم نزع شعوبیهای قدیم و هم دعای افراطیون ملت پرستان کنونی در زمینه علمی از نژاد و زبان و صنعت و فضائل علمی و تصاحب رجال نامی اسلام واهی و سفسطه و بی فایده است و نه ترك دانستن زردشت و ابن سینا از طرف بعضی ترکها و نه عجم شمردن حضرت رسول و ایرانی کردن بودا جز رجز خوانی بی زمینه و خروج از دایره علم و تحقیق اسمی دارد. اصلاً وارد کردن ملت پرستی جاهلانه و تعصب آمیز افراطی

در علم و مطالب علمی بی معنی و دلیل سفاقت بلکه مخرب است و دعوی سر
 رجال و مشاهیر که عرب بوده یا فارس یا ترك از این خیالات باطل ناشی است
 ابن سینا و مولوی در درجه اول مال دنیا و بشر و تمدن بشری است و در درجه ثانی مال
 ملت اسلامی (یعنی جمعی که در تمدن اسلامی شریک بوده و با اختلاف نژاد و قوم یک ملت
 واحد شمرده میشدند و جمع المال بوده دارای مشترکی از علم و ادب داشتند). سید
 جمال الدین هم مال افغانستان و ایران و هند و مصر و ترکیه بود و در هر کدام از
 این ممالک نقشی داشت و هیچ دعوائی سر اصل او لازم نیست. نوروز هم اصلاً مال
 ایران است و اگر ترکها آنرا به ترك نسبت میدهند برای اینکه ملک شاه سلجوقی
 ترك نژاد آن عید را در اول بهار قرار داد (تا آن زمان نوروز سیار بود) بگذارید
 آنها هم این عید را مال خود دانسته و بیگانه فرض نکرده با ما شریک شوند تمدن
 اسلامی را سیبویه ایرانی عربی نویس و فارابی و سکاکی و جوهری (که هر سه ترك
 بودند) و فیروز آبادی مؤلف قاموس و علما و حکمای عرب نویس اسپانیولی و
 زمخشری و بیرونی خوارزمی و یعقوب بن اسحق عرب و امیر علیشیر نوائسی ترك و
 سیالکوتی هندی و رودکی سمرقندی و ابوالفرج اصفهانی اموی و هزاران امثال بزرگ
 و کوچک آنها از هر قوم و نژاد اسلامی بوجود آورده اند و با علاقه اصلی با اسلام
 فرق زیادی بین نژاد و زبان احساس نمیکردند (مگر گاهی حماسه های همشهریگری).
 اشعار شاه اسمعیل صفوی مؤسس سلطنت ملی ایران هم همه بترکی بود و ختائی تخلص
 میکرد ۱ و اشعار خصم او سلطان سلیم عثمانی بفارسی بود ۲ و قتیکه توجه شود
 باینکه حادثه مغول در ایران هزار مرتبه بدتر از استیلای عرب بود و اصلاً قابل قیاس
 نیست و آن قوم وحشی مطلق ایران را سراسر خراب کرده و آتش زدند و معدنک
 تا چند سال پیش سالهای رسمی ایران با یونت میل و پیچی میل و غیره حساب میشد

۱ - اخیراً دیوان شاه اسمعیل در استانبول بطبع رسیده

۲ - دیوان فارسی او در برلین با امر امپراطور سابق آلمان طبع شده

خصوصت بعرب افلاً از حد معقول تجاوز نمیکند خصوصاً وقتیکه ملتفت این نکته شویم که دین اسلام بود که از مفعول اثری در ایران نگذاشت و وحشی گری آن قوم را تخفیف داد ۱. از عجایب آنکه در این عصر اخیر که ایرانیان از فضل و سواد کم بهره و از تاریخ مملکت خود بیخبر شده اند غالباً مفعول را با ترك التباس نموده یا یکی فرض میکنند و خصوصت نسبت بمفعول را بیشتر بترکها (که آنها هم در صدمه بایران کوتاهی نکرده اند) انتقال داده و ترك و مفعول راورد زبان ساخته اند لذا محض توضیح بی فایده نیست گفته شود که نژاد و زبان مفعول با نژاد و زبان ترك اگر قرابت داشتند زیاد نزدیک نبودند و مخصوصاً دو زبان ایشان هیچ ارتباطی نمایان نداشت.

یکی از دانشمندان ۲ اخیراً جدول مقایسه ای بین اسامی اعداد از يك تا ده بین ترکی و مغولی ثبت کرده و نشان داده که ادنی شباهتی بین کلمات مترادفه دو زبان وجود ندارد.

گاهی ایرانیهای شعوبی نوظهور ما فضائل و علم و معرفت و تمدن زیادی بایران قبل از اسلام نسبت داده و از قدر و قیمت تمدن ایران اسلامی می گاهند. اینجانب نمیخواهم در نقیض این امر تعصب ناپسندیده و افراط نشان بدهم و بسیاری از مزایای ایران و دین کهن را تصدیق دارم لکن نه ازدواج با خواهران و دختران و نه احتراز از دفن مردگان ترجیحی به سنن اسلامی دارد و گذشته از علوم و تمدن اسلامی حتی اگر به پایه مدنیت عربهای اولی طعن میکنند یا گاهی بعضی اعتقادات مبنی بر احادیث ضعیفه که زمین را روی شاخ گاو میدانستند بنظر سستی مینگرند خوبست فصل نجومی

۱ - اسلام غازان نجاتی برای مملکت ما بود که ناآنوقت بتغاینها در اکناف مملکت برافراشته شده و هر مسلمانی که آب تنی میکرد مستحق اعدام بود.

۲ - استاد مینورسکی در مجله مدرسه السنة شرقیه لهن.

کتاب بوند هشن پهلوی را که قطعاً بطور مستقیم از قسمت مفقود اوستا اخذ شده بخوانند و به بینند که در علم اجرام و ابعاد چه عقایدی در آن مندرج است و ماه و آفتاب را به بزرگی سر گاو یا یک خانه دانسته است. در سال ۱۷ از هجرت عرب مدینه مبدأ تاریخی برای سنجیدن تواریخ و وقایع احداث کردند (که اگر هم بمشورت یک ایرانی بوده بسیار عاقلانه و منظم بود) لکن خود ایرانیان هم اساسانی مبدأ تاریخی عمومی جز جلوس و مرگ هر پادشاه نداشتند و باین سبب تواریخ آنها حتی در قسمت سلاطین ساسانی بقدری مختل شد که در قرن سوم و چهارم از هجرت چندین فهرست متفاوت با اختلافات عظیمه در دست بود که یکی از آنها (فهرست کسروی) مدت سلطنت ساسانیان را قریب به هفتصد سال می‌شمرد و حتی تاریخ تأسیس دولت ساسانی مورد اختلاف فوق‌العاده عظیم مورخین ایرانی سه قرن بعد از ساسانیان بود و عاقبت فقط پیرونی مسلمان از روی کتاب مانی زندیق تاریخ صحیح جلوس اردشیر را تحقیق و تصحیح نمود. عواقب نداشتن مبدأ تاریخ بجائی رسید که منجمین و مورخین عهد ساسانی مبدأ هزاره دهم تاریخ عالم را که بموجب عقاید خودشان مصادف با ظهور زردشت میدانستند با مبدأ تاریخ سلوکی که ۱۲ سال بعد از وفات اسکندر مقدونی است یکی فرض کرده و لذا استیلای اسکندر را بر ایران که بر حسب روایاتشان ۲۵۸ سال بعد از زردشت بوده در واقع ۲۷۰ سال بعد از تاریخ حقیقی وفات اسکندر گذاشته و ۲۸۴ سال بعد از استیلای وی بایران (که برای او اشباهاً ۱۴ سال سلطنت قائل بودند) حساب کردند و لذا جلوس اردشیر را ۲۲۶ سال بعد از تاریخ فرضی و موهوم وفات اسکندر شمرده و علیهذا مدت سلطنت اشکانیان (که آنرا بخطا از موقع وفات اسکندر تا کشته شدن اردوان بدست اردشیر فرض می‌کردند) ۲۶۶ سال میدانستند یعنی چون از ماخذ خارجی (بابلی و سریانی و غیره) جلوس اردشیر را در سال ۵۳۸ از تاریخی که منجمین بابل استعمال می‌کردند (که در واقع تاریخ سلوکی بود) بدست آورده بودند و مبدأ آن تاریخ منجمین بابل را مبدأ هزاره خودشان یا ظهور زردشت فرض می‌کردند لذا

۲۷۲ سالی را که برحسب روایات آنها بین زردشت و وفات اسکندر بوده از ۵۳۸ تفریق نموده و باقی را که ۲۶۶ سال باشد بدوره سلطنت اشکانی میدادند (که بعقیده آنها فاصله بین اسکندر و اردشیر بوده) در صورتیکه امروز ما میدانیم که مدت سلطنت اشکانیان با آنکه ۷۶ سال بعد از وفات اسکندر شروع شده ۴۷۱ سال بوده است و ظهور زردشت بحساب تاریخ سنتی افلا ۲۷۷ سال قبل از مبدأ تاریخ سلوکی (۳۱۱ قبل از مسیح) بوده است.

در خاتمه پس از آنکه همه این دلایل درباره عدم لزوم تعصب افراطی بر ضد زبان عربی و مخصوصاً لغات فارسی شده آن گفته شد میخواهم عرض کنم که البته هیچ ایرانی نمی تواند طالب افراط در جهت معکوس باشد بلکه مسلم است که آنچه ممکن باشد استعمال لغات فصیح مانوس فارسی الاصل بجای لغات فارسی عربی الاصل بدون خلل در فصاحت یا تنگ کردن دائره بیان و بدون متروک کردن کلمه مترادف عربی آن مطلوب است و همچنین استیلای قوم عرب را بایران با تفکیک از دینی که آوردند نمی توان ستود چه دین بدون استیلای مادی بوسیله تبلیغ نیز ممکن بود انتشار یابد چنانکه دین مسیحی با اروپا و ممالک روم قدیم نه بوسیله استیلای قوم یهود بلکه بواسطه تبلیغ راه یافت و نیز در فارسی هم مانند سایر زبان های دنیا بین لغات خارجی ایرانی شده (ناتورالیزه) و کلمات ادبی بیگانه مخصص که هنوز در وجنات آنها آثار خارجی بودن نمایان و باقی است و الفاظ ترجمه معانی خارجی باید فرق گذاشت و اگر چه هر سه قسم را میتوان بی ملاحظه استعمال کرد از افراط در اشباع قسم دوم احتراز اولی است مثلاً لفظ نسیه و حرف و آدم را باید از قسم اول دانست و کلمات اصطلاح و اشتباه و تعلیم را از قسم دوم و تحت البحری و طیاره و عکس العمل و میزان الحرارة را از قسم سوم. لکن باید بسه نکته خیلی مهم همیشه توجه نمود یکی آنکه اگر از استعمال کلمات قسم دوم زیاد خودداری شود لغات

مترادفه ما کم و زبان ما بسیار تنگ میشود و بفصلحت خلل کلی وارد می آید و این نکته در واقع بدیهی است چه هیچکس در مقام تحریر نمی نویسد که فلان این مطلب را اظهار کرد و ضمناً بیان مفصلی کرد و بعد اشاره بفلان نکته کرد و آنگاه بفلان معنی تلویح کرد ولی در شرح موضوع بچند کلمه قناعت کرد بلکه یکجا بجای لفظ کرد کلمه نمود و در جای دیگر لغت ورزید را استعمال میکنند عیناً همین طور است در لغات دیگر چنانکه اگر بگوئید «فلانی در کسب دانش سعی زیاد کرده شب و روز خود را وقف تحصیل دانش نمود تا آنکه در دانش بمدارج عالیہ رسید و بصیت دانش او در همه جا انتشار یافت» بسیار غیر فصیح است در صورتیکه اگر بگوئید فلان شخص در کسب معرفت سعی کرده اوقات خود را وقف تحصیل علوم نمود تا بصیت دانش او انتشار یافت و درمدارج معلومات باوج احاطه رسید و مراتب و فضل و کمال او را همه تصدیق کردند و علم و اطلاع او در فنون عصری بحد کمال بود و در رشته های مختلف علم تبحر کامل داشت عبارت فصیح تر میشود. همین تنگ نظری باعث تنگی تعبیرات ما و گاهی بی مزگی آنها شده است. ترکیب همه اسمای مکان و زمان و فاعل و مفعول عدلیه از کلمه داد و کلیه اصطلاحات معارف از کلمه دانش یا فرهنگ در مذاق ارباب ذوق مطبوع نیست و ظاهراً فقط دلیل این عمل رمیدن از کلمات عربی الاصل و تقیه و دخالت قوه جبریه از روی سرمشق يك مملکت همسایه و اطاعت ناشی از ترس بوده است و بس.

دوم آنکه لغاتی که جدیداً برای ایفای بعضی معانی که کلمات معادل آنها در زبانهای خارجی یا عربی موجود است وضع و قبول میشود نمیتوان آنها را بتمام معانی و موارد استعمالی که لغت خارجی مقابل آن در آنها استعمال میشود تعمیم و تطبیق نمود. برای ایضاح این مطلب باید شرح مشبعی داد ولی محض ضیق مجال بدوییه مثال برای روشنی مقصود اکتفا میکنم. نمیدانم جدی است یا بشوخی گفته شبهه که وقتیکه کلمه مستغرب بایگانی را بجای کلمه ضبط که (متمم بگناه عربی

بودن است) ایجاد کردند بعضی ها تصور کردند هر جا کلمه ضبط استعمال میشده باید بایگانی گفت و لذا گفتند فلان املاک در فارس بایگانی شد (یعنی ضبط شده و از تصرف متصرف جبراً خارج گردیده است) و یا آلت گرامافون فرنگی را آلت بایگانی آواز (یعنی ضبط صوت) خواندند و نظیر این نوع اشتباه در ترجمه لغات فرنگی نیز دیده میشود مثلاً زبان فرانسه بجای لفظ حاضر (یعنی کسیکه در حضور شما باشد) و کلمه حالیه یا کنونی یا فعلی فقط يك لغت دارد و آن Présent است و فرنگی مثاب های ما از آنرو برای حکومت حالیه و اوضاع کنونی و این کتاب و مجلس امروزه و حالت فعلی حکومت حاضر و کتاب حاضر و مجلس حاضر و حالت حاضر استعمال می کنند و همچنین طریقه سال و ماه شماری (که شاید بتوان بآن گاه شماری گفت) و سابقاً در کتب ما بلفظ تاریخ یاد میشد و تقویم یعنی اوراق ثبت روز و ماه (که در قدیم آنرا دفتر سنه می گفتند) هر دو در زبانهای فرنگی يك کلمه دارد که Calender است و از این رو فرنگی مثابها گاهی تعبیر تقویم جلالی یا تقویم بابلی را بجای گاه شماری جلالی و بابلی استعمال می کنند و خدا کند که بتدریج برای دائمی عمو و برای خاله عمه نکویند باین دلیل که در السنه فرنگی برای آنها فقط يك لغت است سوم آنکه بعضی اصطلاحات جدید فنی و مدنی که اغلب از ترجمه لغات فرنگی حادث میشود و همچنین اصطلاحات علمی دیگر همیشه یا غالباً بهتر است که بلغت مفرد و اغلب مرکب غیر زبان محاور باشد مثلاً اگر به طیاره پرنده بگوئید یا به تحت البحری زیر دریائی یا بضلع هندسی پهلو و یا بزایوه گوشه و یا بعلم و وظائف الاعضاء کار اندام اذهان فارسی زبانان همیشه بطور تبادر متوجه معانی معمولی عادی آنها و تجزیه مرکبات به اجزای معروف میشود و مقصود فوت میگردد چنانکه در انگلیسی و فرانسوی لغت زیر دریائی را از لغات معمول خود نگرفته و Under see یا Sous la mer نگفته بلکه Submarine و Sous marin با اقتباس از لاتینی نامیده اند و همین است که امروز ما غالباً در فهم معنی بعضی عبارات نوظهور درمی مانیم

و وقتی که می گویند «اجناس رسیده گمرک میشود» نمی توان فهمید که لفظ رسیده خبر متباد است (یعنی جنس رسیده و گمرک میشود) یا صفت اجناس است (یعنی اجناس وارده) زیرا که در موقع دیدن لغت رسیده ذهن بمعنی متبادر آن زبان خودمان است یعنی معنی لغوی (نه اصطلاحی) منتقل میگردد و هكذا باب فعلل و تفعلل.

میتراسم که بعضی عرایض من مطابق مذاق بعضی از ابناءى زمان و تمایل امروزه بعضی مدعیان بودن از طبقه خواص بدخالت دادن سیاست در مطالب علمی و ایجاد افتخارات موهوم برای ملت خویش و حماسه خود ستائی ملی و غرور قومی و نژادی و افراط در اسناد همه فضائل برای قوم خود نباشد و لذا اگر چه اینجانب اهل تقيه و مجامله و ریا نیستم لکن میل هم ندارم که بیانات من مورد سوء تفسیر و وسیله طعن و انتقاد سیاسی بنا حق گردد زیرا که ما در عصر علم بیرونی و همدانی نیستیم که اولی در کتاب الصیدله خود آنهمه بی لطفی نسبت بزبان فارسی کرده و بزبان خوارزمی خود طعن بیشتری نموده و دومی در باب موطن خود همدان قائل ایسات ذیل است: همدان لی بلد افضلها لکدامن اقبیح البلدان حمینها فی العقل مثل شیوخم و شیوخم فی العقل کالصبيان و معدنک این گونه اظهارات آنها از توجه خاص و عام بملو مقام علمی و ادبی آنها چیزی نکاسته است.

گمان میکنم بهترین روش ها و صراط مستقیم همان اعتدال باشد و اجتناب از افراط و تفریط مثلاً در موضوع مهرورزی نسبت بایران قدیم و ایرانیان آن عهد و زبان آنها یا نسبت بایران دوره اسلامی و زبان آن دوره میتوان دلایل زیادی مخالف و موافق ذکر کرد.

ایرانیان قدیم بلاشک بعضی فضائل و خصائل خوب داشته اند و پیروی آنها از پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک باعث آبرومندی ماست لکن اغراق و افراط در مدح و تنای گذشتگان خودمان گذشته از اینکه از حقیقت دور میشود برخلاف ادب اجتماعی است. چرا ادب فردی و شخصی بین افراد مستلزم تواضع و خودداری از خود ستائست

و ادب اجتماعی موجب تواضع بین ملتها و احتراز از خود ستائی ملی نباشد؛ این نوع ابراز احساسات و میل بدم زدن از فضائل ملت خود و خوش آمدن نای قوم خویش موجب آن میشود که بعضی از خارجیها (مانند دانشمندان مستشرق و غیره که گاهی بایران گذر میکنند و ما از آنها تقاضای خطابه‌ای عمومی میکنیم) در جلو چشم ما را بحد تمسخر مدح میکنند و در واقع بر خود پسندی ما میخندند. از طرف دیگر نمیدانم چرا اینهمه افراط در تحقیر وطن بر معاصرین خود داریم و مخصوصاً در این عصر، حالا بسیاری از جوانان « تربیت شده » و « متجدد » سیاست بافان دیگر ورد زبانشان طعن بر ایرانی است و اسناد همهٔ بدهیهای متصوره بقوم خود، و قدری از معایب و ردائیل و سیئات و قبایح ایران و ایرانی سخن گفته و بحد مبالغه رسانده اند که بدتر از جنس خود نه انسانی به حتی حیوانی نمیدانند و این کار بدرجه‌ای رسیده که باعث آن شده که هر کسی از صغیر و کبر و انا و ذکور میل و هوای رفتن بفرنگستان دارد و مانند مؤمنین پنجاه سال پیش که آرزوی عمرشان سفر زیارت بمشاهد مشرفه بوده و دلشان برای این مقصود پرواز میکرد نه تنها بزرگترین آمال این طبقه زیارت پاریس و لندن و نیویورک است بلکه آرزوی زندگی دائمی در آن نقاط دارند حتی طبقات متمولتر فرنگی مآب ما سعی دارند اطفال کوچکشان بزبان فرنگی بار بیابند و علناً فخر میکنند که بچه های آنها فارسی خوب نمیدانند، حتی بعضی خانواده هائی سراغ دارم که در منزل خود هم پدر و مادر با اطفال فقط بزبان خارجی حرف میزنند. این تقریباً یا افراط معکوس هم نه تنها بهمان اندازهٔ افراط در خود ستائی نسبت بادوار قدیم نامعقول است بلکه صد بار بدتر و زشت تر از آن اولی است.

حقیقت آنست که نه ایران امروز بآن زشتی و سیاهی است که آقایان « تربیت شده » ما نقش میکنند و نه ایران قدیم قبل از اسلام بآن فضل و کمال و حسن و جمال بوده که در علم و معرفت بدورهٔ اسلامی برتری داشته باشد. نزاع شعوبیه و صد شعوبی در قرون اولی اسلامی نیز مظهر همین مبالغات دو طرفی و خروج از جادهٔ عقل و اعتدال

بود نه افراط ناپسندیده صاحب بن عباد ایرانی وزیر فاضل ذی‌العلمه ایرانی نژاد در نفرت از قوم خود یعنی ایرانیان ویی اعتقادی او بفضائل و مزایای آنها جدیدیکه چنانکه افسانه معروف است که بآئینه نگاه نمی‌کرد که یک ایرانی راندیده باشد و یا مدح افراطی بیرونی بزرگترین محقق ایرانی نژاد (خوارزمی) دوره اسلامی از زبان عربی و قدح مبالغه آمیز او از فارسی که گوید دشنام عبری را بیشتر از مدح و ثنای خود بفارسی دوست دارد موافق عدالت و اعتدال است و نه تفریط بعضی دشمنان عرب و اسلام در عهد اخیر که ثنای بابک خرمی و اخلاص به مازیار و المقنع و عبدالله بن المقفع (بجهت مانوی بودن او) و زردشتی کردن فردوسی اثری از این ملت پرستی نوظهور است مطابق عقل سلیم علم دوست می‌باشد نه خط عربی موجب عقب ماندن ایرانیان شده نه خط پهلوی که صد مرتبه مشکل تر از خط عربی بود و برای کلمه گفتن (چنانکه ذکر شد) بایستی بمللوتن و بجای نوشتن یکتبون تن نوشت و هکذا باعث ترقی ایرانیان ساسانی می‌توانست بشود. از آثار فوق العاده عجیب اشکال خط پهلوی یکی آنست که پارسیان و مؤبدان قرون اخیره از روی غلط خواندن آن خط بی قاعده حتی در اسم خدای خودشان خطای فاحش کرده و همیشه خدا را باسم انهوما میخواندند و در واقع قرائت صحیح آن نقش پهلوی اورمزد بوده ولی بدبختانه هر دو کلمه (اورمزد و انهوما) بیک شکل نوشته میشود و بایستی عاقبت قرائت صحیح اسم خدا را از علمای فرنگ یاد بگیرند. اگر نه آن بود که طول کلام مایه ملال میشد و دلایل بسیاری برای این مدعا یعنی مقایسه صحیح ایران قبل از اسلام و دوره بعد از اسلام ذکر می‌کردم که پایه تمدن و دانش دوره اسلامی را نسبت بدوره قبل باعلی درجه روشن می‌کرد. پس

۱ - اینجانب در بیست سال قبل تمایلی بقبول خط لاتینی برای فارسی داشته و رساله‌ای باسم «مقدمه تعلیم عمومی» در آن باب نوشتم ولی بعدها بواسطه مایبی که در این کار دیدم و اندیشه خطری که برای مایه ادبی و زبان خودمان پیدا کردم از آن عقیده عدول نمودم و اینک استغفار میکنم.

خلاصه آنکه نفرت از زبان عربی نباید مأخذ و مبنای کارهای ادبی ما باشد و انتخاب کلمات مناسب طبع و زیبا باید بذوق نویسندگان و اگذار شود و قوه قانونی و جبری در آن داخل نشود یعنی همانطوریکه چند سال قبل نوشتم برسیاق کلام انجیل کارقلم را بقلم و کار شمشیر را بشمیر باید وا گذاشت ۱.

اینک قسمتی از ملاحظات اینجانب در این مقوله تمام شد و از صبر و بردباری که حاضرین محترم در استماع این بیانات که قدری طولانی و شاید ملال انگیز بود ابراز فرمودند مجدداً تشکر میکنم.



خطابه فوق را که جناب آقای تقی زاده در دانش سرای عالی ایراد کرده اند چون حاوی بسی نکات دقیق و راهنماییهای مفید بود ما بآن علت که با قسمت عمده مضامین آن همعقیده هستیم بعنوان سرمقاله این شماره از مجله یادگار منتشر کردیم و برای آنکه فایده آن عامتر شود از آن خطابه قریب دوست نسخه جداگانه نیز بچاپ رساندیم تا کسانی که بمجله یادگار دسترسی ندارند و طالب مطالعه آن خطابه هستند از آن نسخ جداگانه استفاده کنند.

(یادگار)

۱ - در آن مقاله که اینجانب در مجله «تعلیم و تربیت» راجع بموضوع زبان نوشتن و برخلاف انتظار عادی موجب سوء تفاهم در بعضی محافل شد هیچ قصدی نسبت بکاستن از قدر شمشیر نداشتیم و مرا عجب آمد که عبارت همانطورهای عجیب و خارج از مال و مفاد کلام تفسیر شد. ملکشاه سلجوقی و الب ارسلان که از حلب تا کاشغر حکمرانی میکردند پادشاهان بزرگی بودند و نظام الملک هم وزیر نامدار و دانشمندی بود و هیچ کدام در کار تخصص آن دیگر مداخله نمیکردند.